

## سؤال اول: آیا اعتبارات عقلایی، همیشه ناشی از «اعتبارات ادبی» است؟

آیا اعتبارات عقلایی، همیشه ناشی از «اعتبارات ادبی» است (چنانکه آیت الله سیستانی می گوید)؟  
یعنی آیا در همه اعتبارات عقلایی، نوعی «تشبیه» (یا امثال تشبیه از قبیل مجاز مرسل<sup>۱</sup>) نهفته است؟  
[به این معنی که: معنای حقیقی ملکیت عبارت است از «احاطه انسان بر مملوکات تکوینی خودش» مثل احاطه ای که بر اعضاء و جوارحش دارد - مقوله ملک یا جده - بعد مجازاً و به کمک تشبیه، احاطه ای که انسان بر وسائل خودش داشته، «ملکیت» نامیده شده است - و لذا استعمالات در آن مرحله، مجازی است و اگر کسی می گفت این مملوک من است، مراد استعمالی اش مقوله جده بود ولی مراد جدی اش، قابلیت تصرف بود - اما بعدها همین نحوه شباهت و استعمال مجازی، سبب شد که انسان «ملکیت» را در وعاء اعتبار عقلایی وضع و جعل کند و از این پس هر گونه استعمال این کلام، به معنای اعتبار عقلایی است]  
مرحوم اصفهانی در «حاشیه مکاسب»، بر همین عقیده است (هر چند درباره همه اعتبارات عقلایی، سخن نگفته است)؛ ایشان می فرماید:

«فمن البديهي أن الملكية الشرعية و العرفية، ليس تمام حقيقتها ألاً اعتبار معنى مقولي لا يخرج عن مقولة

الجدة و الاضافة»<sup>۲</sup>

توضیح: ماهیت ملکیت شرعی، عبارت است از «مقوله جده» که در وعاء اعتبار فرض شده است.

اما این نکته مورد قبول حضرت امام نیست؛ ایشان می نویسند:

«و قد قلنا أن الملكية الاعتبارية شبيهة بمقولة الاضافة و الجدة لا أنها مأخوذة منهما»<sup>۳</sup>

توضیح: ملکیت، شبیه به مقوله جده هست ولی از آن گرفته نشده است.

ما می گوئیم:

بسیاری از اعتبارات عقلایی، اصلاً ریشه در اعتبارات ادبی ندارند. بلکه شباهت به امری واقعی هم ندارند که بخواهیم ابتدای پیدایش آن ها را «اعتباریات ادبی» بدانیم؛ مثلاً «عقد بیمه» یا حتی «عقد الاجارة» و یا «حقوق عقلایی» اصلاً شباهتی با هیچ یک از امور تکوینی ندارند تا بخواهند از شباهت با آنها ریشه گرفته باشند.

<sup>۱</sup>. در «نیابت» که یک اعتبار عقلایی است، تشبیه وجود ندارد بلکه ادعای عنینت است یعنی ابتداء ادعا می کند که نائب همان

«نوب عنه» است مجازاً؛ ولی بعداً از این ادعای اولی، یک اعتبار عقلایی حاصل می شود. ن ک «المکاسب المحرمه» امام خمینی:

ج ۲ ص ۳۱۶

<sup>۲</sup>. الحاشية على المكاسب: ص ۱۳۲

<sup>۳</sup>. کتاب البيع: ج ۱ ص ۱۵۰



اللهم الا ان يقال : در همین موارد هم ریشه اعتبارات عقلایی، در اعتبارات ادبی است، به این بیان که ابتداء با تشبیه رابطه حقیقی انسان با «اعضاء و جوارح»، به رابطه انسان و اشیاء خارجی، مالکیت حاصل شده است و بعد این مالکیت هم نسبت به «عین» و هم نسبت به «منافع» تصویر می شود. و از اولی «بیع» و از دومی «اجاره» حاصل شده است. همچنین : چنانکه انسان اولی به اعضاء و جوارح خویش است، نسبت به برخی از امور هم اولی است. و لذا از این تشبیه، اعتبار عقلایی «حق» پدید می آید. توجه شود که وقتی ملکیت پدید آمد (که اعتبار عقلایی است)، پس از آن اعتبار عقلایی دیگری را آدمی پدید می آورد، که عبارت است از «انتقال این ملکیت». این اعتبار دوم یعنی عقد هم باز ریشه در یک اعتبار ادبی دارد. چنانکه امام خمینی می فرماید:

«و الظاهر أن العقد استعارة، إمّا من الحبل الذي ربط بنحو حصلت فيه العقدة؛ بادعاء أن الإضافة الاعتبارية هي الحبل، و أن تبادل الإضافتين هو العقدة، فاستعمل العقد الذي بمعنى ربط حقيقي بنحو خاصّ تحصل به العقدة و ارید منه الإضافة الاعتبارية ادعاءً و استعارة. و إمّا من «عقد العسل» أي غلظ، تشبيهاً للمعقول بالمحسوس. و يحتمل أن تكون «العقود» جمع العقد بكسر العين؛ بمعنى القلادة، و استعير منه بدعوى أن التعاقد بينهما كالقلادة على عنقهما. و الأوّل هو الأظهر؛ لمساعدة فهم العرف له، و يشهد له قوله تعالى: «وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النَّكَاحِ» و قوله: «أَوْ يَغْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النَّكَاحِ». إذ يظهر منهما أن الاعتبار في العقد هو الربط الخاصّ، الذي تحصل به العقدة ادعاءً. و يؤيده ما حكى عن «الكشاف»: و العقد العهد الموثق، شبه بعقد الحبل و نحوه، و منه قول الحطّية:

قوم إذا عقدوا عقداً لجارهم شدوا العناج و شدوا فوقه الكربا<sup>۱</sup>

و قول صاحب «مجمع البيان»: «و أصله عقد الشيء بغيره، و هو وصله به، كما يعقد الحبل»

توضیح :

- (۱) عقد، ریشه در یک «استعاره» دارد.
- (۲) این استعاره، یا از «طناب» حاصل شده است، به اینکه: چنانکه طناب، به نوعی ربط را ایجاد می کند، عقد هم به اعتبار عقلایی، ربط را ایجاد می کند. و لذا تبادل الاضافتين [دو خلع و دو اضافه که هویت عقد است] یک نوع پیوند دادن است. پس عقد استعمال شده (در حالیکه معنای حقیقی اش، ربط حقیقی است) به نحو استعاره در اضافه اعتباریه.

(۳) ممکن است این اعتبار عقلایی، از کلمه «عقد العسل = غلیظ شده عسل» استعاره شده باشد. [یعنی رابطه، محکم

شد]

۱. عناج = ریسمان دلو / کرب = ریسمان کوچک



۴) ممکن است از «عقد» باشد به معنای «قلاده» با این توضیح که این بیع همانند «قلاده» است بر گردن متعاقدين و آنها را ملزم به رعایت می کند.

۵) اولین احتمال، بهترین است و مؤیداتی بر این امر وجود دارد.

و لکن الانصاف :- چنانکه امام می فرماید<sup>۱</sup> - در «عهد» و «نذر» نمی توان هیچ گونه شباهتی بین این اعتبارات عقلایی با واقعیات تکوینی یافت و لذا نمی توان ریشه اعتبارات عقلایی در این دو، اعتبارات ادبی است.

### سؤال دوم : آیا اعتبارات عقلایی، باید دارای «اثر» باشند؟

آیا اعتبارات عقلایی، باید دارای «اثر» باشند؟ به این معنی که اگر اعتباری، اثر نداشت، اعتبار عقلایی نیست.

جواب : عموم کسانی که متعرض این بحث شده اند، «اعتبارات عقلایی» را مشروط به وجود اثر دانسته اند.

مرحوم طباطبائی در «حاشیه کفایه»، می نویسد:

«و حیث کان الاعتبار کما قرع سمعک مرارا هو إعطاء حد شیء أو حکمه لشیء اخر لغرض ترتب آثار

الحقائق علیه کان تحقق الاعتبار فی محله محتاجا إلى تحقق آثار مترتبة علیه و کان نفس الاعتبار ملائما لما یترتب

علیه من الآثار بحسب الحقیقة»<sup>۲</sup>

توضیح :

۱) چون اعتبار، استعاره ای است که با هدف ترتب آثار شیء حقیقی بر امر استعاره ای حاصل می شود، اعتبار جایی پدید می آید که آثار بار شود.

۲) این آثار باید با آثار شیء حقیقی مناسب باشد (مثلا اثر ملکیت حقیقی و تکوینی، «جواز تصرف» است، اثر ملکیت اعتباری هم همین باشد).

این امر مورد توجه حضرت امام نیز قرار گرفته است.<sup>۳</sup> ایشان می نویسند:

«معلوم أنّ اعتبارات العقلاء إنّما هی لأغراض و احتياجات و مصالح التمدّن و العیش، و لا معنی لاعتبار ما

لا یتعلّق به غرض و لا فائدة له رأساً، فهل یصحّ اعتبار عقد الزواج بین الشجرتین، فیقال: «إنّه نکاح فاسد» أو إنّه

لیس إلّا اضحوكة؟! فتبدیل منّ من ماء البحر بمنّ منه فی البحر- کتبدیل کفّ من تراب بکفّ منه فی البر- اضحوكة،

لا بیع، و لا معاملة اخرى.»<sup>۴</sup>

۱. کتاب البیع : ج ۱ ص ۱۵۰

۲. حاشیه الکفایة : ج ۱ ص ۷۲

۳. الطلب و الارادة : ص ۲۷

۴. کتاب البیع : ج ۱ ص ۳۷



توضیح :

(۱) اعتبارات عقلاء برای احتیاجات آن هاست و آنچه از آن غرض و فائده ای حاصل نمی شود، اعتبار هم نمی شود.

(۲) و لذا اعتبار ازدواج بین دو درخت، پدید نمی آید تا بگوییم «فاسد» است؛ و این اصلاً مسخره است.

(۳) همچنین مبادله بین یک مقدار آب دریا با مقداری دیگر از آب دریا، بیع نیست؛ چراکه اصلاً این مبادله اعتبار نمی شود. [یا مبادله یک کف خاک با کف دیگری از خاک]

مرحوم شهید خمینی هم می نویسد:

«الأمر الاعتباریة - حدوثاً و بقاءً، سعةً و ضيقاً - متقومة بالحاجة التي تمسّ إليها فإنّ الإنسان في بدو

المعيشة، ما كان يحتاج إلى التبادل، ثمّ بعد الحاجة إليه توسّل إلى اعتبار المبادلة، و هكذا إلى أن انتهى الأمر إلى

زماننا الذي ارتقى نهايته، و وصلت الاعتبارات غايتها لشدة الاحتياج في النظام إليها»<sup>۱</sup>

ما می گوئیم :

(۱) اساس اعتبار بر «نیاز» است و کار بدون غرض انجام نمی گیرد، چراکه محتاج علت غایی است.

(۲) گاه علت غایی، امری عقلایی نیست، در این جا اعتبارات «وهمی» است.

(۳) گاه علت غایی، امری عقلایی است؛ در این صورت :

- گاه غرض، تأثیر گذاری «احساسی» است، در این جا اعتبارات «ادبی» حاصل می شود.

- گاه غرض، رسیدن به آثاری است که حتماً با پذیرش جامعه عقلاء، حاصل می شود. در این جا اعتبار

«عقلایی» است.

(۴) توجه شود که پیدایش اعتبار عقلایی، ابتدا توسط یک معتبر است (اعتبار عقلایی انشائی) و بعد توسط جامعه عقلاء

پذیرفته می شود (اعتبار عقلایی حقیقی).

(۵) حال : با توجه به اینکه هر فاعلی، با توجه به علت غایی کاری را انجام می دهد، اگر در جایی می دانیم علت غایی

مترتب نمی شود، طبیعی است که کسی اعتبار نمی کند. (و نمی تواند که اعتبار کند)



۱. تحریرات فی الاصول : ج ۱ ص ۲۷۶